

چهره های ایرانی

هفته نامه نوجوانان ایران
سال سوم - شماره ۱۳۵
شماره پیاپی ۱۳۸۶ - ۷ تیر ماه
قیمت: ۲۵۰ تومان

همراه با
ویژه نامه طنز

گفتگو اختصاصی با
علی دایی

گفتگو اختصاصی با
علی دایی



سپهاب امیر ابراهیم

حروف ایات

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (س)

سال سوم - شماره ۱۳

مدیر مسؤول: مهدی ارجانی
سردبیران: افشین علاء - محسن وطنی
دیبر تحریریه: زهراسادات موسوی محسنی
مدیر هنری: حامد قاموس مقدم

hghm97@gmail.com

صفحه آرایی: لیلا بیگلری
گروه هنری: سروش مسعودی
سارا قاموس مقدم
پریسا پیاده روی مقدم
مجید صالحی
نعمیم تدین
اعضای تحریریه: اسماعیل امینی
قربان ولیانی
ناصر فیض

محمد رضا نقی دخت
مرگان بهمنش
دلارام کار خیران
افسون حضرتی
حبیب بابایی

محسن رخش خورشید
مریم شکرانی
سارا جمال آبادی
عبدالله مقدمی
مسعود اختنی

مدیر اجرایی: هیرو نامداری
ویراستار: حسام الدین قاموس مقدم

تلفکس: ۸۸۸۳۶۷۹۲

پست الکترونیک:
doost_nojavanian@yahoo.com



موجیم که آسودگی ما عدم ماست.....	۳
پا به پای فرزندش کودکی می کند.....	۴
ترنم کلمات.....	۸
فلسفه در آزمایشگاه.....	۱۰
سالهای سخت دعوت.....	۱۲
قابلیت کانگورو بودن!.....	۱۴
کاغذ نمکی.....	۱۵
جدول.....	۱۶
انتلاف گوزن تک شاخ و خرس بچه ننه.....	۱۷
دزد لجیاز.....	۱۸
هزار نکته باریکتر ز رو اینجاست.....	۱۹
دایی: خودم برای «دایی» تصمیم می‌گیرم.....	۲۰
آموزش کامل یک نرم افزار مهم.....	۲۱
آسمون بغضش خالی می‌کنه.....	۲۲



توزیع و امور مشترکین:
فکس: ۶۶۷۱۲۲۱۱ - تلفن: ۶۶۷۰۶۸۳۳



موجیم که آسودگی ما، عدم ماست

پر از شور اولین سالهای پس از انقلاب بود. تمام کسانی که در آن روزها نفس کشیده بودند می‌دانستند و می‌دیدند و می‌بودیدند که همواره دست خداوند، ملت ایران را یاری می‌کند و باران رحمت خداوند بر سر مردم این مرز و بوم طراوت و طهارت می‌پرآکند.

خداؤند خیری را نثار مردم ایران کرده بود که هیچ کس نمی‌توانست آنها را از برکت آن محروم کند.

تنها در یک اقدام تروریستی، حکومت نوپای جمهوری اسلامی ایران، بیش از هفتاد نفر از متخصص‌ترین و متعهدترین نیروهای کارآمد و مدیران ارشد خود را از دست می‌دهد.

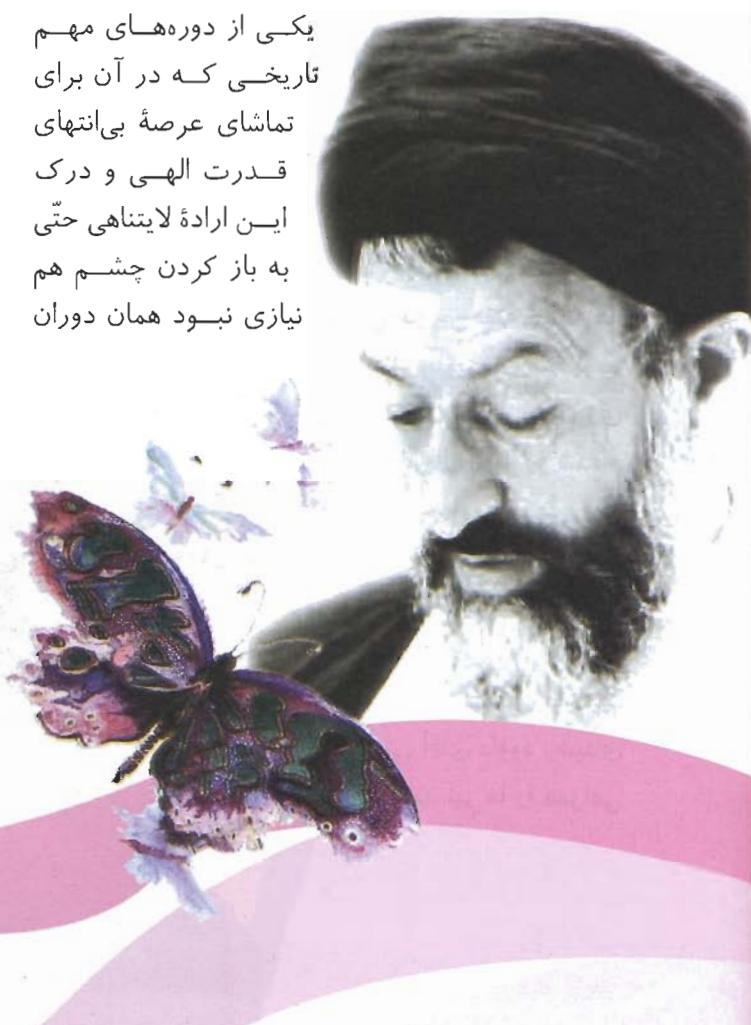
سالها پیش در چنین روزی دشمنان بالندگی و سرفرازی ایران اسلامی در یک عملیات وحشیانه بهترین یاران امام و انقلاب را به شهادت می‌رسانند و از نشانه‌های رحمت بی‌پایان خداوند همین بس که نهال نویای انقلاب اسلامی ایران با هجوم رگباری از تبرها شکسته نمی‌شود و چون ققنوس هر بار سرفرازتر، از دل این آتشها سربرمی‌آورد و این اعجاز شهادت است. این اعجاز عاشوراست.

انقلاب اسلامی ایران در روز هفتم تیر بسیاری از نیروهای مخلص خود را از دست داد اما مکتب انسان ساز امام به گونه‌ای بود که با شهادت هر بهشتی صدها بهشتی از این مکتب فارغ التحصیل می‌شد.

همه چیز درست می‌شود اگر خدا بخواهد یعنی اگر خدا بخواهد همه چیز درست می‌شود و دقیقاً یعنی به جز خدا، هر که هست کارهای نیست و هیچ کاره است.

وقتی خداوند متعال خیری برای کسی یا کسانی و یا مردمانی اراده می‌کند، هیچ کس نمی‌تواند مانع رسیدن خیر به آن مردمان شود و همچنین گاهی که خداوند اراده می‌کند تا طعم عذاب را بر ملتی بچشاند هیچ کس را یارای ایستادگی در برابر آن عذاب نیست.

یکی از دوره‌های مهم تاریخی که در آن برای تماسای عرصه بی‌انتهای قدرت الهی و درک این اراده لایتناهی حتی به باز کردن چشم هم نیازی نبود همان دوران



پا به پای فرزندش کودکی می‌کند

لیلی رشیدی را که می‌بینم،
ناخودآگاه یاد مجموعه تلویزیونی
«زی زی گولو» می‌افتم؛ سریال با
مزء دوران کودکی که هر هفته جمعه‌ها،
کوچک و بزرگ را پای تلویزیون میخوب
می‌کرد و حالا حدود ۷-۸ سال بعد از پایان زی
زی گولو با «مادر خانمی» سریال روبه رو شده‌ام
و تصاویر گذشته جلوی چشم‌هایم رژه می‌روند.
او پا به پای فرزندش کودکی می‌کند و یا اینکه
خودش مادر است، هنوز هم تحت تأثیر و شیفتۀ پدر
و مادرش است.

در گفتگویی که با لیلی رشیدی داشتیم،
پدر و مادرش یعنی آقای داود رشیدی
و خاتمه احترام برومند نیز ما را همراهی
کردند.



دنیای نوجوانی از نظر شما چه جور دنیایی است؟

نوجوانی، مقطع خاصی است. اصلاً بچه‌ها در این سن در حال و هوای دیگری هستند. مثل اینکه در ابرها سیر می‌کنند. البته چیزی که من آن را باور کرده‌ام، این است که دنیای کودکی دنیایی خیلی رنگی است که هر قدر بزرگ و بزرگ‌تر می‌شویم، دنیایمان کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌شود تا وقتی که محو شود.

برومند: اتفاقاً برای من اینطور نیست. من دوره کودکی و نوجوانی‌ام را مرور می‌کنم. به نظر من انسان هیچگاه این دوران را فراموش نمی‌کند. شاید مدتی رهایش کند، اما هر قدر که به پایان عمرش نزدیکتر می‌شود، بیشتر به یاد آن دوران می‌افتد.

داود رشیدی: ولی من با لیلی موافقم. در کودکی آدم شفاف‌تر است و دنیایش را قشنگ‌تر می‌بینند.

لیلی رشیدی(رو به مادر): منظور من محو شدن خاطرات نبود. منظورم طور دیگر دیدن است. مثال دیگری می‌زنم؛ مثل این است که بچه‌ها هر جا که می‌روند هر چیزی را بزرگ می‌بینند. مثلاً همین پنجره را در نظر بگیرید، وقتی که کودک بودیم، این پنجره به نظرمان خیلی بزرگ و بالا و دور از دسترس بود.

برومند: اوه، بله، با این نظر موافقم.

خانم رشیدی، شما چقدر سعی کردۀ‌اید احساسات نوجوانانه را حفظ کنید؟ البته این طور که می‌بینم، شما هنوز آن شادابی و جنب و جوش را دارید.

آیا این حس و حال،
همیشگی است؟



الان خیلی با گذشته فرق دارد. به طور مثال در مورد فرزندان خودم، من برای «فرهاد» نگرانی ام این بود که مثلاً موقع دوچرخه سواری و فوتbal زمین نخورد. اما الان هزار جور دلوپسی وجود دارد.

لیلی رشیدی: به نظر من نه تنها پدر و مادر که اطرافیان، مثل مسؤولان مدرسه هم در رفتار با نوجوانان باید توجه و دقت داشته باشند.

داود رشیدی: اصل این است که بچه آدم از آدم مطمئن باشد و بداند که دوستش دارند و این دوستی همیشگی است.

خانم رشیدی، تا چند سال دیگر شما هم نوجوان دار خواهید شد، چه حسی دارید؟

لیلی رشیدی: اه، خیلی سخت است.

برومند: لیلی معتقد است که وقت «سینا» را با شرکت دادنش در کلاس‌های ورزشی و هنری پر کند.

لیلی رشیدی: البته من چندان وارد نیستم، اما خُب، شنیده‌ام که هر قدر که بشود وقت بچه‌ها را با کلاس پر کرد، نتیجه بهتری خواهد داشت زیرا در این حالت خلاقیت آنها نیز رشد می‌کند.

اما عده‌ای می‌گویند، از آنجا که پدر و مادرها وقت چندانی برای فرزندانشان نمی‌گذارند، برای اینکه عذاب و جدان نداشته باشند سعی می‌کنند بچه‌ها را با شرکت دادن در کلاس‌ها سرگرم کنند.

لیلی رشیدی: نه، من موافق نیستم. به هر حال الان ریتم زندگی تند شده و هر چیزی به صورت فشرده انجام می‌شود. مثلاً اگر قبلًا می‌شد در یک ساعت نشست و قصه گفت، حالا در ده دقیقه و با شکل دیگری با ابزارهای سریعتری می‌شود این کار را انجام داد.

برومند: اصلاً مگر می‌شود بچه‌هارا با این چیزها سرگرم کرد؟ من برای فرهاد تا ده سالگی قصه می‌گفتم. لیلی هم تا ۷-۸ سالگی علاقه به قصه داشت اما تا دو سال پیش وقتی می‌خواستم برای سینا قصه بگویم، علاقه‌ای نشان نمی‌داد و می‌گفت: «ولم کنید، همچنان می‌خوان مثل مادربزرگها برام قصه بگن.» یادش به خیر وقتی ۱۴-۱۵ ساله بودم، کنار مادربزرگم می‌نشستم و او قصه‌های عجیب مثل «دیو دیگ به سر» را برایم می‌گفت و من با

داود رشیدی: یعنی تظاهر می‌کند؟ (همه می‌خندند)

لیلی رشیدی: نمی‌دانم. فکر نمی‌کنم لازم باشد که آدم سعی کند این حس را در وجود خود حفظ کند. این حس چیزی است که یا با آدم هست یا نیست. جزو خصوصیات آدم است. اینکه بتواند کاری کند که همیشه به او خوش بگذرد و یا با چیزهای عادی هم خوش باشد. ولی هیچ وقت نمی‌شود گفت که مثلاً من این قسمت کودکی ام پر رنگتر است و این قسمت نیست. اصلاً نوجوانی شما چگونه طی شد، آیا شما هم در

میان ابرها گشت و گذار می‌کردید؟

لیلی رشیدی: بله، آن دنیا را دوست داشتم. من فکر می‌کنم این دوران برای بزرگترها سخت باشد و در واقع شما باید این سؤال را از پدر و مادرم پرسید. در هر حال این دوران هم مثل هر مقطعی تغییرات زمان خودش را دارد و فکر می‌کنم کسانیکه متوجه این دگرگونیها می‌شوند، باید خود را تغییر دهند.

داود رشیدی: درست است. واقعاً این، مقطع حساسی، برای آینده نوجوانان است، به همین دلیل مسئولیت اطرافیان در این باره بیشتر است.

برومند: البته این مراقبتها باید با توجه به متضاییات هر دوره باشد. حال و هوای بچه‌های

کار کودک را خیلی دوست دارم چون حس می‌کنم که بچه‌ها واقعاً احتیاج به دیدن فیلم و تئاتر خوب دارند. به نظر من تئاتر کودک باید آنقدر تنوع داشته باشد که آدم نتواند انتخاب کند.

شما چقدر می‌توانید در این زمینه سهم داشته باشید؟

لیلی رشیدی: خُب من تئاتر نخوانده‌ام و متخصص کار کودک هم نیستم.

داود رشیدی: تئاتر کودک خیلی مهم است. کسانی که فرهنگ را پیش می‌برند، باید در این زمینه دقت کنند.

لیلی رشیدی: اصلاً فرهنگسازی در این زمینه چیزی نیست که از دست من بریاید. فرهنگ یک جامعه را می‌شود روی بچه‌های آن جامعه پایه گذاری کرد. در هر حال باید آنقدر فضاهای خاص ایجاد کرد که بچه‌ها خودشان با عشق و علاقه، خواهان استفاده از این اماکن فرهنگی باشند. مثلاً من، پسرم را گاهی با زور راضی می‌کنم که بباید و تئاتر ببیند اما در عوض تارهایش می‌کنم، می‌رود برای فوتbal.

چه هیجانی به این قصه‌ها گوش می‌کردم.

دوست نوجوانان از نظر شما کیست؟

لیلی رشیدی: من اصلاً نمی‌توانم محدود کنم که مثلاً کتاب، فیلم، موسیقی، ... مهم‌تر است، همانقدر که یک دوست هم سن نوجوان می‌تواند مؤثر باشد، پدر و مادر و فامیل و مدرسه و همه و همه مهم‌ند. هیچ چیزی را نباید دور کرد. اگر بگوییم که مثلاً فقط کتاب بخوان و هیچ جا نرو، اشتباه است.

شما در یک خانواده هنرمند در زمینه بازیگری و کارگردانی به دنیا آمدید و بزرگ شده‌اید، آیا قرار گرفتن در این محیط شما را علاوه‌مند به این عرصه کرد یا نه، واقعاً علاقه داشتید؟

لیلی رشیدی: دوست داشتم. البته خانواده‌ام نیز بی‌تأثیر نبود. از نزدیک، خوشی‌ها و دغدغه‌هایشان را حس می‌کردم و برایم جذاب بود.

اولین بازی شما در چه فیلم و در چه سنی بود؟

لیلی رشیدی: اولین بازی را یادش به خیر، خیلی کوچک بودم و در فیلمی به کارگردانی خاله‌ام - مرضیه بروم‌مند - بازی داشتم. بهترین دوستم «لیلا حاتمی» هم با من همبازی بود. خیلی به ما خوش گذشت. خیلی شیطونی کردیم. اگر چه خاله خیلی عصبانی شده بود.

شما در فیلمها و مجموعه‌هایی مثل دربه درها، مربای شیرین، دلشدگان، بدون شرح، باتکی‌ها و ... کار کرده‌اید، اما به یادماندنی ترین بازی شما از دید مردم، نقش «مادر خاتمی» در مجموعه «زی زی گولو» بود، حس خود شما چیست؟

لیلی رشیدی: در این مجموعه، من واقعاً حس کردم هنرپیشه شده‌ام. این مجموعه بسیار برای من جذاب بود. اصلاً کار با عروسک به من انرژی می‌دهد و از اینکه هنوز این مجموعه در ذهن بچه‌ها مانده واقعاً خوشحالم.

آیا در زمینه تئاتر هم فعالیت کرده‌اید؟

لیلی رشیدی: بله، اولین تئاتر بلندی هم که کار کرده‌ام «آنتیگونه» بود. الان هم برای اجرای تئاتر در حال تمرین هستم.

کار برای کودک و نوجوان را دوست دارید؟



در آینهٔ شعر

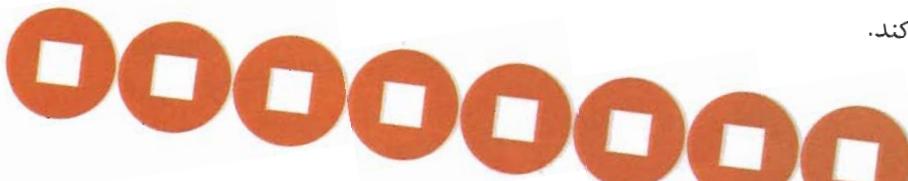
آسمانها

دوق باید نا دهد طاعات بر
مغز باید نا دهد دانه شجر
مولوی می گوید اگر دوق و شوق نباشد، طاعت و عبادت شمری ندارد. درست
مانند دانهای که مغز ندارد و فقط پوسته است. طبیعی است که از چنین دانهای

(مولوی)
درخت پدید نمی آید.
عبادت مانند درخت است و قوتی ریشه در قلب می دواند که دل، پذیرنده خداوند و بنندگان و مخلوقات او، آن را نرم و پذیرنده کرده است. عبادتها،
مانند دانهای که مغز ندارد و فقط پوسته است که در تمام روز به خداوند فکر نکرده است، نمی تواند در نماز هم به او
قسمت جداگانهای از زندگی ما نیستند؛ بلکه نتیجه نوع زندگی کردن ما هستند.
کسی که در تمام روز به خداوند فکر نکرده است، آرامش از آن نخواهد روید.

ترنّم کلمات

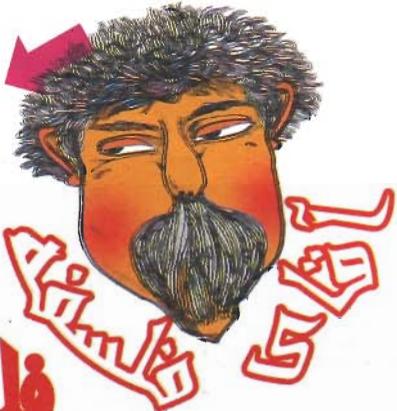
هرستی، یگانه است. یک هستی هست. هست حقیقی، تنها خداوند است. روح نا آرام،
نمی تواند یگانگی هستی را نشان دهد. وقتی روان آدمی آرام شود، جهان او یگانه می شود.
درست مثل یک کاسه آب؛ اگر آب نا آرام باشد، سیبی را که بالای آن گرفته ایم، تکه تکه
نشان می دهد. وقتی آب آرام شد، تمامی سیب را نشان می دهد. تمام مقصد، رسیدن به
آرامش روان است. روان که آرام شد، دل آدمی مانند رودخانه آرامی به پنهانی آسمانها،
هر چیزی که آرامش روان را از ما بگیرد، شیطانی است. شیطان، استاد
هماهنگ است. هر چیزی که شیطان به برکه آرام روان می اندازد و آن را
نا آرام کردن است. گناه، سنگی است که شیطان به نا آرام می کند.





در کوچه باع حکایت

مردی فاسد، غلامی نیکو داشت که پیوسته ارباب خود را نصیحت می‌کرد.
ارباب او، در جواب نصایح غلام می‌گفت: «امید من به فضل و رحمت خداوند است.»
«وزی، ارباب به غلام گفت: برو و در فلان زمین گندم بکار.
غلام رفت و در آن زمین جو کاشت.
وقتی فصل درو رسید، ارباب به کشتزار رفت و دید غلام جو کاشته است:
گفت: «مگر به تو نگتم گندم بکار، چرا جو کاشتی؟»
ارباب گفت: «به فضل و رحمت خداوند امید داشتم که جو را گندم کند.»
غلام گفت: «هر گز دیده‌ای که از جو گندم بروید؟»
می‌پر اکنی اما طمع داری که از آن عمل نیک بروید و خداوند تو را به بهشت
برد.»
ارباب فاسد، بیدار شد و گریست و توبه کرد.



III... آزمایشگاه فلسفه مر

منتظر رها شدن تیر است.

همسر: چرا نمی‌زنی پس؟!

آقای فلسفه: باور کن ترس ندارد، برو وایسا، اگر به تو خورد با من!

همسر: عجب پررویی به خدا! دفعه قبل زدی دست خواهرم را زخمی کردی هنوز... شانس آوردی که به جای دیگرش نخورد و لآن به جرم قتل زندانی بودی!

آقای فلسفه: بابا! باور کن نظریه جناب «زنون» مولای درزش نمی‌رود. آن دفعه هم حتماً خواهرت آمده جلو و لآن...

همسر: خوبه، خوبه! رها کن ببینیم می‌خورد یا نه، اما اگر بخورد من می‌دانم و تو...

آقای فلسفه کمان را رها می‌کند و تیر صفيرکشان بر وسط سیبل می‌نشیند.

همسر: ای خاک برسرت! دیدی می‌خواستی من را بکشی؟ (با گریه): حالا نقشه می‌کشی. ها؟ (با جدیت) پدرت را در می‌آورم (!).

آقای فلسفه (با تعجب و التماس): باور کن اشتباهی شده، بین خیلی ساده است: اگر تیر در زمانی که رها می‌شود، هر لحظه در جایی باشد پس نمی‌شود گفت حرکت می‌کند، چون لازمه بودن در یکجا، ایستادن است. این تیر که در کمان است، وقتی می‌گوییم «هست» یعنی حرکت نمی‌کند! اصلاً به فرموده جناب «زنون» که فیلسوف هم بعد از «هر اکلیت» و «پارمنیدس» است، حرکتی وجود ندارد.

رها کردن خود از دست علاوه‌ای که فرد به دیگری دارد، کار سختی است! (چه جمله فلسفی‌ای!). آقای فلسفه ما که این شماره دوازدهمین قسمت داستانش را می‌خوانید، از همان آغاز فلسفه‌خوانی‌اش، یک کار بسیار مهم کرد و آن خرید «فلسفه ابزار» بود. حتماً می‌پرسید فلسفه ابزار چیست؟ و اصلاً مگر فلسفه و فلسفیدن هم آپاراتی و مکاتیکی و آهنگری است که به ابزار نیاز داشته باشد؟ حق دارید؟ اما آقای فلسفه سخت اعتقاد دارد که فلسفه یک علم آزمایشگاهی است و اصلاً باید برای برخی از قضایای فلسفی آزمایش انجام داد.

حتماً این بار می‌پرسید: «حالا این فلسفه ابزار چیست؟» نه! فکر بد نکنید! پیچ گوشتی و آچار و میخ و سیخ و اینها، فلسفه ابزار نیست، ابزارهای فلسفه که مانند گنجی در خانه آقای فلسفه از آنها نگهداری می‌شود عبارت است از یک تیر و کمان، یک لاک پشت و یک جفت کفش ورزشی سبک (از آنهایی که دوندگان دو میدانی می‌پوشند).

خب! حالا به آزمایشگاه می‌رویم تا آزمایش‌های فلسفی او را از نزدیک تماشا کنیم و بعد از عمری غفلت، یقه‌میم که فلسفه هم آن چنان بی‌پدر و مادر نیست و اگر پایش بیفتد از کلی علوم تجربی جلوتر است.

آزمایش اول فلسفی

تصویر کنید آقای فلسفه را که کمان را کشیده و رو به سیبلی که گداشته روی دیوار، در حال هدفگیری برای پرتاب تیر است. همسر آقای فلسفه هم دست به کمر (!) ایستاده (تذکر سر دیر: دویاره خانوادگی نشود!) و

همسر آقای فلسفه: که حرکتی وجود ندارد. ها؟! حرکتی بہت نشون بدم که تا قیامت نتومنی از حرکت بایستی!

آقای فلسفه: بابا! زنون فیلسوف بزرگ... زنون بزرگ (صدای حرکت نکردن! چیزی و فرود آمدنش روی سر و کله آقای فلسفه) آزمایش تمام.

آزمایش دوم فلسفی

لاک پشت توی اتاق به آرامی حرکت می‌کند. دو قدم بر نداشته، آقای فلسفه به سرعت می‌آید و می‌رود به آن طرف اتاق.

آقای فلسفه: عجب لاک پشتی است. نمی‌فهمد که من به او نمی‌رسم. اگر او یک متر جلوتر از من باشد، من باید آن یک متر را طی کنم، او نیم متر دیگر رفته و بنابراین برسم، ولی تا من یک متر را طی کنم، او نیم متر دیگر رفته و بنابراین من هیچ وقت به او نخواهم رسید؛ ولی نمی‌دانم چطور است که من از او رد می‌شوم و این حیوان زبان فلسفه نفهم، عقب می‌ماند! لاک پشت هم بود لاک پشت‌های زمان «زنون بزرگ» که «آشیل» به آنها نمی‌رسید...

راوی:

خب حالا فهمیدید فلسفه ابزار یعنی چه؟! شباهتی که «زنون» در دفاع از استادش «پارمنیدس» که مخالف «هر اکلیتوس» بود اقامه کرد و اعتقاد داشت «حرکت وجود ندارد»، با همین ابزارهای فلسفه آزمایش می‌شود. زنون سه شباهه معروف کرد: اول شباهه «آشیل و سنگ پشت» که معتقد بود چون حرکت نیست، آشیل، سریع ترین قهرمان دوی آتن نمی‌تواند لاک پشت را شکست دهد و از او جلو بزند. دوم شباهه تیر و کمان که باز چون معتقد بود حرکت یعنی عدم سکونت و ساکن شدن و بودن، پس حرکتی وجود ندارد و تیر به هدف نمی‌رسد (شاید البته کمانهای آن موقع، زه نداشته و تیر اصلاً پرتاب نمی‌شده، شاید هم چون جماعت عاقل می‌دانسته‌اند این زنون بی‌عقل با تیر و کمان درست، کار دست خودش می‌دهد، یک تیر و کمان بدون کش و زه به او داده‌اند که تیر از آن پرتاب نمی‌شده است). سوم «شباهه ورزشگاه» که معتقد بود هیچ کس نمی‌تواند از اول زمین تا آخر زمین ورزشگاه را بدد و اگر هم بدد، نمی‌رسد؛ چون حرکتی در کار نیست!

القصه، کل فلسفه زنون که شاگرد «پارمنیدس» بود و آزمایشاتش (!) یعنی پارادوکس‌هایش (همان شباهه‌ها) همین سه تا بود، این سه تا بود! (چه جمله حکیمانه‌ای!) این زنون، خودش هم سرانجام در یکی از آزمایشات تیر و کمان و حرکت، کشته شد و آنچه از او باقی ماند سه رأی علمی خیلی متقن بود، به شرحی که خواندید! حالا ببینید استادش چه بوده است... راستی حرکت وجود دارد؟!

قصیدت پنجم

سال‌های سخت دعوت

گوشه‌های پر دامنه‌ای از آزار قریش بر محمد صلی الله علیه و آله بود.

کار آزار قریش حتی به جایی رسید که چند کس چون «سمیه» و «یاسر»، مادر و پدر «عمار» که مسلمان شده بودند، بر اثر آزارها کشته شدند و کسان دیگر چون «بلال»، «صهیب»، «خطاب بن ارت» و دیگران، به شدت مورد تعریض اربابان خود و اشراف قریش قرار گرفتند. این آزارها، حتی برخی از نویسندگان را به هراس انداخت و تنی چند از اسلام بازگشتند اما شور آیین محمد صلی الله علیه و آله، آن اندازه در سرها و جان‌ها هیجان انداخته بود. که اقبال‌های تازه به دین او را مکرر می‌کرد.

آزارها که شدت گرفت. آن اندازه طاقت فرسا شد که جماعت توییل‌مان را از زندگی در مکه خسته کرد. در همین ایام، به خواست آنها و موافقت و صلاح‌دید محمد صلی الله علیه و آله، جمعی از این خستگان، برای حفظ جان خویش به حبسه رفتند. نزد پادشاهی که نامش «نجاشی» و نصرانی بود. قریش حتی در تعقیب این جمع، تا حبسه رفتند. اما بی‌بهره‌ای بازگشتند.

آنها که ماندند، اما. از جمله خود محمد صلی الله علیه و آله و یاران و کسان نزدیکش، هم چنان در تنگی و آزار بودند. کسانی چون «عقبه بن ابی معیط» و «ابوجهل» نیز که روزی از خواستگاران خدیجه بودند و از او جواب رد شنیده بودند، کینه اسلام ستیزی را با کینه‌های شخصی در آمیخته بودند، چون آنها که در عدد ثروتمندترین افراد قریش بودند، از سوی زنی که ساده پوش قرین جوان قریش را انتخاب کرده بود، طرد شده بودند.

جماعت زر اندوز و سران قریش، سرانجام بر پیرون راندن محمد صلی الله علیه و آله از مکه و قطع تمامی روابط با یارانش پیمانی بستند و آن را امضا کردند و یه عنوان عهدی مهم، بر دیوار کعبه آویختند. بر

گرویدن کسانی که هر روز بر شمار آنها افزوده می‌شد، به آیین تازه‌ای که محمد صلی الله علیه و آله آورده بود، اندک اندک اشرف قریش را در مبارزه با او جدی کرد. با آن که در طول این دوره از دعوت، تعداد مسلمان شدگان چندان زیاد نبود و نیز کسان مهمی هم در شمار مسلمانان تازه در نیامده بودند، اشرف و اعیان قریش دریافتند که این دعوت، از آن جنس نیست که با تماسخر و استهزا نویسندگان بتوان آن را سرکوب کرد. هم از این روی، دست به آزارهای جدی تری زدند. گنگ زدن نویسندگان، کساد کردن کار و تجارت آنها که تاجر بودند، حبس و شلاق و مانند آن، بر اثر همین فکر، شدت گرفت.

حتی خود محمد صلی الله علیه و آله نیز از این آسیب‌ها در امان نبود و مستقیماً تحت آزار بود. به هم ریختن مجالس صحبتش، ریختن پلیدی به خانه‌اش، سنتگیرانی به سویش و آزار منسوبان و خویشا نش از پیش‌هاش،



سرانجام عهد اشرف و اعیان که بر دیواره کعبه آویخته بود، خوراک موریانه گشت و به فراموشی سپرده شد و بنا به نقلی، پس از شرطی که محمد صلی الله علیه و آله بر خورده شدن آن توسط موریانه کرد و سخشن درست درآمد و در پس آن سختی‌ها، محاصره شکست و عهد منسوخ شد. ارتباط‌ها مجدداً برقرار شد اما پیامد رنج‌های شعب هم کم نبود. سختی‌های محمد صلی الله علیه و آله و یارانش، خاطره‌ای نبود که به راحتی فراموش شود. کمی بعد از پایان حصر، ابوطالب بزرگ‌ترین حامی و پشتیبان محمد صلی الله علیه و آله وفات می‌یابد و به فاصله کمی از او، خدیجه همسر و یار محمد صلی الله علیه و آله در می‌گذرد. این سال را محمد صلی الله علیه و آله سال اندوه خود می‌خواند، عام الحزن.

مرگ ابوطالب، حامی بزرگ محمد صلی الله علیه و آله، عرصه جور بر وی را دوباره می‌گشاید. قریش سختی‌ها و آزارهایشان را بر محمد صلی الله علیه و آله که اینک پنچاه ساله است، افروز می‌کنند. محمد صلی الله علیه و آله اما در دعوت خویش استوار است؛ به همین منظور، به طائف می‌رود تا سران آن‌جا را به اسلام بخواند اما در آنجا هم، به دلیل توافق سران قریش با سران طائف، مورد استقبال قرار نمی‌گیرد و آزار هم می‌بیند. حتی نقل است که در آن‌جا، پایش بر اثر سنگباران مجروح می‌شود. محمد مصطفی دوباره به مکه بر می‌گردد و با همتی عالی و روحی مطمئن از غایت و هدف دعوت خود، در مرکز سختی‌ها، با پیروانش به ادامه دعوت می‌پردازد. با استواری یک پیامبر و وقار و هیمنه‌ای خدایی که درستی اعراب، آن را نمی‌کاهد. محمد صلی الله علیه و آله با ایمان به راهی که آغاز کرده است، می‌داند آثین الهی اش، به زودی آثین‌های جاهلی عرب را منسوخ خواهد کرد و چون خورشیدی، از شرق کعبه، پیام تسلیم و اسلام را در همه جای جزیره‌العرب خواهد پراکند.

اساس این عهد، محمد صلی الله علیه و آله باید با کسان خویش از حضور در مکه و ارتباط با مکیان دور داشته باشد تا شاید دعوت او به آیین تازه، از رونق بیفتند. این بار، کار سخت بود و این پیمان، تبعات دشواری داشت؛ چه آن که همگان را از داد و ستد و معامله و کمک به محمد صلی الله علیه و آله و خویشان و کسانش بر حذر داشته بود و محاصره‌ای کامل را بر محمد صلی الله علیه و آله با جماعت نومسلمانان به جایی در اطراف مکه رانده شد، به «شعب بنی‌هاشم» یا «شعب ابوطالب» که دره‌ای بود در پناه کوه «ابوقبیس» و مجاورت شعب «بنی‌عامر» در شمال شرق مکه. این شعب‌ها، دره‌ها یا وادی‌های کوچکی بودند که هر یک به خاندانی تعلق داشت و محاصره یک خاندان در آنها و قطع ارتباط با شهر و شعب‌های دیگر، امری سخت و دهشتناک بود. اندازه و حدود این اخراج و محاصره و قطع ارتباط، آن اندازه وسیع بود که حتی ابوطالب، از محمد صلی الله علیه و آله خواست با قریش کنار بیاید و از بدگویی به بت‌ها و سنت‌هایشان در گذرد تا این‌سان عرصه جور قرار نگیرد و قریش از عهد خود در گذرند. پاسخ محمد صلی الله علیه و آله اما جدی‌تر از آن بود که ابوطالب می‌پنداشت: «اگر خورشید را در دست راستم و ماه را دست چیم قرار دهن، به خدا سوگند از دعوت‌نمی‌دارم». این نحو جدیت محمد صلی الله علیه و آله، ابوطالب را هم به حمایت او در آورد و مقارن همین ایام، حمزه عمویش را هم مسلمان کرد. سختی زندگی در تبعید که سه سال و به قولی بیش از آن طول کشید، مسلمانان را به سختی‌ها و رنج‌های بسیار افکند؛ فقر، گرسنگی، بی‌سامانی و... تمام دار و ندار بنی‌هاشم را از دست آنان خارج ساخت. حتی نقل است به دلیل کمبود مواد غذایی، چند تن در شعب بنی‌هاشم جان دادند. این همه سختی و رنج که اخبار آن دورادور به مکه می‌رسید، دل‌های مردم را به نرمش می‌آورد و بر بنی‌هاشم می‌سوزاند و به همین دلیل، گهگاه آذوقه و غله‌ای برای شعب نشینان به پنهان ارسال می‌کردند.

قابلیت کانگورو بودن!

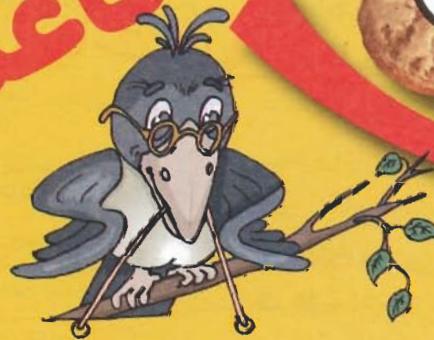
این کانگورویی که در تصویر می‌بینید، کانگورو نیست، بلکه یک سگ تازی است! اما اگر فکر می‌کنید او یک سگ معمولی است کاملاً در استباهید. چون همین اندازه که نامش در کتاب رکوردها ثبت شده، به اندازه کافی او را از معمولی بودن درمی‌آورد! حالا فکر می‌کنید چه توانایی خاصی داشته است که اسمش را در کتاب رکوردها ثبت کرده‌اند؟ این سگ قابلیتی دارد که شاید برای خیلی از حیوانهای دیگر، از جمله کانگوروها اصلاً قابلیت به حساب نیاید. او می‌تواند از مانعی که در ارتفاع ۱۸۰ سانتی متری قرار دارد، بپرد. ۱۸۰ سانتی متر ارتفاع کمی نیست، احتمالاً از قد شما هم بلندتر است. اما ما همین که این مطلب را خواندیم، یاد کانگوروهای بینوایی افتادیم که ارتفاعهای از این بلندتر را هم می‌پرند و نه تنها اسمشان توی کتاب رکوردها ثبت نمی‌شود، بلکه حتی توی کتابهای در پیت هم ثبت نمی‌شود! آن وقت وقتی کانگوروها دسته جمعی

می‌ریزند و مثلًاً یک مزرعه را در استرالیا فنا

می‌کنند. هیچ کس به صدای اعتراض آنها گوش نمی‌دهد و در عوض با اسلحه دنبالشان می‌کنند. ما که می‌گوییم منصفانه نیست و آدم باید با مردم باشد! بگذریم.



کاغذ نمکی



مکاینهای بله‌آلول

روزی پایی پیاده بر جاده‌ای می‌گذشت. موکب
غاییه با جلال و شکوه پدیدار شد. غاییه که او را
می‌شناسفت کفت: موجب بیت ما است که تو
((پیاده می‌بینیم، پس الاخت کو؟ کفت: همین
امروز عمرش را داد به شما!))

شخصی تیری به مدخل اندامت، خطا کرد.
بله‌آلول کفت احسنت! تیر اندامت بد آشافت که
من را بشنند می‌کنی؟ کفت: نه،
می‌کویم احسنت اما به من!

روزی به میدان مال فروشها رفت تا لاغ خود
را بفروشد. فریداری پرسید: بیانیه این لاغ چند
رست؟ کفت: صد دینار. فریدار کفت: من پنجه
دینار می‌خواهم. کفت: پس نصف دیگرش را به که
بفروشید؟!

کفتش او را از مسجد دردیده بودند و به دهیز
کلیسا انداقته بودند. کفت: سیدات الله، من فورم
مسلمانم و کفشم تراساست!

یک روز پاچویی نشانش دادند که این
چیست؟ کفت: این ازهای ایست که هنوز ندانم
نیاورده است!



چگونه اثبات می‌کنید وجود دارد؟!

ب- با پدرتان سر مصرف آفرین لیوان نوشابه درگیر شده باشد.

ج- آنکه مشکی رنگ عشقه را گوش داده باشد و دلتنان کرته باشد.

د- هتماً نیاز نیست آدم رحمت بکشد و دلایل مهمی تظیر کزینه الف و ب و چیم پیدا کند همین طوری هم حاضرید این کار را انجام بدید.

۳- در یک مطلب میهمانی شما در کدام نقطه صنه واقع شده‌اید؟

الف- وسط جمعیت روی زمین افتاده‌اید و از شدت فنده رسسه رفته‌اید.

ب- وسط جمعیت روی زمین افتاده‌اید و از شدت ورایجی و فنده کف بالا آورده‌اید.

ج- وسط جمعیت روی زمین افتاده‌اید و از شدت پرت و پرت و هذیان کویی کبود شده‌اید و به حالت کما رفته‌اید.

د- وسط جمعیت روی زمین افتاده‌اید و از شدت جلب توجه مرده‌اید و دیگران یک دستشان به علو پقتن است و یک دستشان به نعش جمع کردن و نالمیدانه تنفس مصنوعی دارد!

۴- از رشمندترین دلایلی شما چیست؟

الف- نخ دندان آبریز اینشتن

ب- دندان شیری پهله مایکل جکسون.

ج- پوشک کوکی‌های پسرخاله دیوید بکهام.

د- یک کلوله محتوی دماغ همسایه نوه عمومی برانکو سر مریزی تیم ملی که در کاو صندوق منصوص نکهاری می‌کنید.

۵- پهله همسایه‌تان تجدیدی آورده و با پرده بطلش شده

(تست. نقش شما در این ماجرا):

الف- به بایی پهله همسایه به بایاسن تصمین و اثر انکشت و تعهدنامه کتبی و قول شرف و وجدان می‌دهید که معدل ترم آینده‌تان ۷۵/۱۰ شود.

ب- پهله همسایه را زیر کنک و کمرنگ می‌گیرید که باعث تغیر اعصاب آقای همسایه شده است.

ج- پهله همسایه را قلچ می‌کنید که دیگر تواند به مدرسه برود و باعث ایجاد اثرات منفی در روحیه والدینش شود.

۶- در اتوبوس شرکت واحد:

الف- با نفره‌های کوشکراش بجوك تعریف می‌کنید و به طرز ومشتناکی می‌خندید.

ب- علاوه بر مورد الف مسافران اتوبوس را هم قلق‌کنی دهد.

ج- وقتی راننده مشغول جمع کردن بلیطهاست پشت فرمان می‌نشینید و پایتان را با شدت هر چه تماشتر روی کار می‌کذارد...

د- با هیکدام از این موارد دلتنان فنك نمی‌شود و ترجیح می‌دهید مترманه اتوبوس را منفجر کنید.

۷- کدام مورد را برای تریپ ظاهری خود می‌پسندید؟

الف- موهایتان را آبی کنید و یک شافه کل فرزه ره به طقوستان پیسبانید.

ب- بدھید نصف بدقتان را کج بکیرند و روی آن سنک کرایت پیسبانید.

ج- یک چشمتان را کور کنید و به بایش فر مهره پیسبانید.

د- علاوه بر موارد بالا اقدام به قطع دست چپ خود و پیوند آن بر روی چشمچه تان کنید.

۸- تنها در صورتی حاضرید که دلتنان را روی ریل راه آهن بکنارید

و اجاره دهید که قطار یک دور کامل از روی آن عبور کند که:

الف- با دوستتان سر مسأله شجاعت شما بعثتان شده باشد.



کاغذ نمایی

۱۷

E-mail: mrym-shokrani@yahoo.com

حساب رو کم کنی دانشمند جماعت پیش می آید.

ج- وقت خاصی وجود ندارد پرا که شماره همه حال عرف می زنید.

د- مکر می شود انسان وجود داشته باشد ولی عرف نزند؟ سؤال مشکل دارد.

۱۱- اگر فدای نکرده مر یک میهمانی احسان کلید حضورات کمنزک تر از حد معمول است چه می کنید؟

الف- با صدای بلند برای فوستان بخوب تعریف می کنید و شاراپ شاراپ روی پایتان می کویید و غسل غش می خنده.

ب- فوستان را وسط جمعیت پرست می کنید و در حالیکه موبایلتان را کنار گوشتان کرده باید با صدای تقدیمیه مثلا در حال مکالمه با خاله بچ بوش هستید.

ج- ایندا یک بشقابی، ترقه ای، پیزی را به طرف جمعیت پرست می کنید بعد که خوب همه نکاهها را به زور به طرف فوستان جلب

کردید چهار تا پنکوتان را توی پریز برق فرو می کنید.

د- دلتان طاقت این مصیبت را نمی آورد بنابراین صریطانه جلوی تک تک افراد ظاهر شده و صورت آنها را به زور توی دستاتان کرده و می بخواند می کنید که به شما زل بزنند.

۱۲- معمول قرین قاطرهای که در جمع دوستان تعریف می کنید کدام است؟

الف- فردن کله پاپه با رونالدینهو در رستوان مک دونالد شعبه مارکرت و نواهه ران

ب- قرض دلت کفشهای کتابی تان به زیدان بجهت استفاده در اورهای نیم هلی شان.

ج- مادرای کم آوردن رضا زاده در بلند کردن وزنه هایی که شما عینه ای فوستان یک دستی بلند می کنید.

د- تمام موارد به علاوه یک سری هوارد ریکر که بزره ناظرات کاملا شخصی شما

با مشاهیر دنیا می باشد.

- توجه نسبت: شما متأسفانه

حالان اصلا خوب نیست و گرته همچن دارید این همه سفتی بکشید و

دروغ و دلنج بیافید و کفش پاک

کن مردم بشوید که رو کلمه بکشید و بخود دارید؟ از ما

می شنوید نکنید این کارها رو!

د- پیش همسایه را می کشید و فیال پدرش را رافت می کنید.

۲- فتن تربیت اقدامی که تا به حال انجام داده لید کدام مورد

هست؟ (ازجام دارید یا تصمیم دارید که انجام بدید)

الف- برای مطرح شدن در کتاب رکوردهای کینس در مدت زمان یک ثانیه، پنجه سوسک فاضلاب را جویید و قورت بدید.

ب- از تمام نهادهای حمایتی دنیا و ام بکرید و هتل آبلینا بولی و برادپیت به آفریقا رفته و هر ثانیه یک پیش بدبخت و فلک زده آفریقایی را به فرزند فلاندکی قبول کنید و فبرش را هم توی بوق و کرنا کنید.

ج- مسئولیت خواهش طوانان کاترینا را بر عهده بگیرید.

د- تمام موارد.

۸- اگر یک بازیگر یا فوتبالیست معروف بودید چه می کردید؟

الف- فوستان برای فوستان شایعه درست می کردید و به تمام فبرکاریهای زرد دنیا هفابر می نهادید.

ب- از همان دوران هیاهوی لشکر بورن در فیلم یا تیم، یک لشکر ۱۵۰۰۰ نفری (همراه با توب و تانک و مسلسل و اورانیوم غنی شده) را به عنوان بادیکار و مناظر باستان استندام می کردید.

ج- پندا عکس فانوارگی تان را در یک سی دی رایت می کردید و به عنوان سی دی تصویری بین هر ده توزیع می نهادید.

د- په می دام با لا همه کارهای غایب و غریبی که بازیگرها و

فوتبالیستهای دنیا انجام می دهند را یک با انجام می داردید.

۹- مراسم شیرینی فوران پسرفاله آقای مدیر اهدام شما:

الف- به عنوان مجلس کرم کن و هرگات موزون کن در مراسم مذکور تتما و الزاما شرکت می جویید.

ب- سعی می کنید با استناد به تاریخ و تحقیق و تفحص فراوان، نسبت فویش اوندی بین خود و آقای مدیر پیدا کنید و یا این نسبت فویش اوندی را به زور ایجاد کنید تا برای تعیین مهریه و ... سهی برای خود قائل باشید.

ج- یک کالیه خود را به عنوان کادوی عروسی به پسرفاله آقای مدیر اهداء می کنید.

د- تمام هوارد فوق را دانه به دانه اجرا می فرمایید.

۱۰- در په صورت اگر عرف کنید می همایید؟

الف- وقتی از روزنامه سبزی چهار نقط معلومات راجع به فیزیک هسته ای یاد می کرید.

ب- وقتی همان چهار نقط معلومات را هم نداری والی حساب.



یک مدّما براى تمام فصول

گل زن
نمود



داستان ماراجع به آن سرزمین
مورد نظر است که اسمش
(بیوپوتراس) است (بعد)
در این سرزمین پادشاهی
حکومت هی کرد که خیلی باحال
بود.



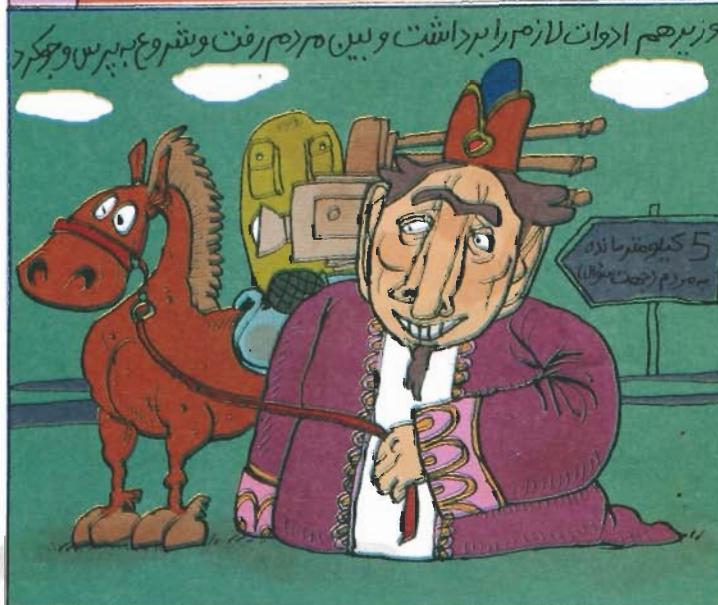
قون‌ها پیش در روزی کروزیم، آن زمان گجهه قاره‌ها به
هم چسبیده بودند تا یک سرزمینی بود که بعد از آن که
قاره‌ها از هم جدا شدند آن سرزمین به کل از بین
رفت.



از قسمت‌های مهم
مجله که مورد نظر پادشاه بـ
جشن جداول بود.
و هم روز اول جزوی راحل
می‌کرد و یک روزی که سلطان
به خورده جواب آن سه
خرمی بود.



در آن زمان هفت نامه و سه نوحوان اهل روز چاپ شد
و جناب پادشاه از مشترکین (جمع اول مجله بلا و هرشب)
قبل از خواب مجله رومی خوند.



و زیرهم احوال لازم را بدرآشت و لین هم صرفت و شروع بپرس و بخواهد



و پادشاه همه سوالات راحل کرد به هنر این سوال و کلی کلامه
شذیعه‌هایی خاطم از ریشه حداست که بین مردم برو و
جواب سوال را بیدار کند.





وزیر یک ذره ملکت کرد و گفت:



احساس مسئولیت به این درشتی و اوقات فراغت به این باحالی

امسال اوقات فراغت تابستانی ما دانش آموزان فیلی عالی نواهد بود. همان طور که سال گذشته هم فیلی عالی بود و با همه سالهای پیش از آن فرق داشت، احتمالاً سال آینده نیز اوقات فراغت ما دانش آموزان غنی سازی نواهد شد به چه نوبی! ما می‌دانیم که برای ما برنامه ریزی‌های درست و حسابی انعام می‌شود و پولهایی درست و حسابی‌تر نفرخ می‌شود تا اوقات فراغت ما غنی شود و زبانم لال قیر نماند.

ما می‌دانیم که وقتی امتحانات فرداد تمام شد مسئولان و برنامه ریزان به صدا و سیما می‌آیند و در صفحه حاضر می‌شوند و لبپند می‌زنند و نوش اخلاق و نوش بین می‌شوند و درباره مطالعات و کارشناسی‌های مربوط به اوقات فراغت تابستانی حرف می‌زنند و حرف می‌زنند... تا هنکام بازکشایی هدارس و تمام شدن اوقات فراغت تابستانی. ما می‌دانیم که آنها به خاطر احساس مسئولیت، فرصت نمی‌کنند از تعطیلات تابستانی استفاده کنند و ناچارند تمام روزهای تابستان را در صفحه باشند و درباره برنامه‌هایشان برای پر کردن و به عبارتی بینه سازی اوقات فراغت دانش آموزان حرف بزنند و مصالحه کنند و لبپند بزنند و خوشحال بشنند.

ما می‌دانیم که آنها عاشق آمار و ارقام هستند. آنها جمله‌های طولانی و پیچیده به کار می‌برند و عددها را می‌فوانند و با هم مقایسه می‌کنند و در پایان تبیه می‌کنند که آنها و همکارانشان فیلی با حال و منتصص و برنامه ریز و پر کار هستند و هر کز در طول تاریخ هیچ تابستانی به اندازه این تابستان که در دوره مسئولیت آنهاست، اوقات فراغت پر بار و غنی شده ندارشته است.

ما می‌دانیم که مطالعه پیز نوبی است، ورزش پیز نوبی است، مسافت پیز نوبی است، کلاس‌های فوق برنامه پیز نوبی است، سیاست در طبیعت پیز نوبی است. اما بزرگترها می‌کنند که احتمالاً پول هم پیز نوبی است.

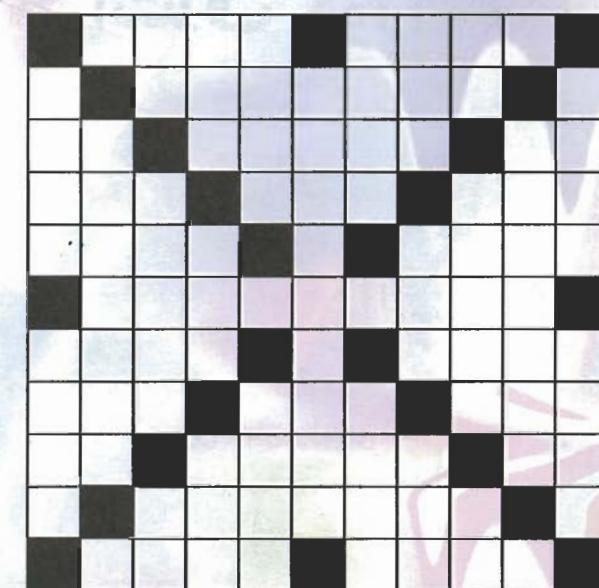
بعد ما فکر می‌کنیم که ما دانش آموزان په قدر چیزهای نوب در اختیار داریم که می‌توانیم از آنها برای بینه سازی مصرف اوقات فراغتمان استفاده کنیم آن وقت بزرگترهای ما می‌کنند که همه این چیزهای نوب را قبول دارند ولی فقط بک مشکل کوچک دارند و آن این است که آن چیز نوب احتمالی همان آنرا یعنی همان پول بی‌زبان را ندارند.

بعد بزرگترهای ما مثل روان شناسان برنامه‌های فانواده لبپند می‌زنند و مهربان می‌شوند و امیدوار می‌شوند و نوش اخلاق می‌شوند و به ما می‌کویند این اصلاً مهم نیست که پول نداریم، مهم این است که ما می‌دانیم که تابستان فصل تعطیلی مدرسه‌های است، می‌دانیم که اوقات فراغت نوجوانان نیاز به غنی سازی دارد. می‌دانیم که مطالعه پیز نوبی است، ورزش پیز نوبی است، مسافت پیز نوبی است، کلاس فوق برنامه پیز نوبی است، سیاست در طبیعت پیز نوبی است.

ولی از همه اینها بعتر، نرف زدن است، لبپند زدن است، آمار دلدن است، مصالحه کردن است، برنامه ریزی کردن است و از همه مهمتر، احساس مسئولیت که آن هم فراوان است و اصلاً از در و دیوار احساس مسئولیت می‌بارد به این درشتی!

۱	م	۱۵	۱	ب	۵	ر	۱	ق	۵	ر	۱	ق	۵
۲	ی	۱۶	۲	ف	۶	ک	۲	ل	۷	ل	۳	ه	۴
۳	گ	۱۷	۳	ر	۷	ب	۳	د	۸	ن	۴	و	۵
۴	ت	۱۸	۴	ب	۸	ر	۴	ع	۹	ن	۵	و	۶
۵	ت	۱۹	۵	گ	۹	ر	۵	د	۱۰	ر	۶	ا	۷
۶	۱	۲۰	۶	ر	۱۰	ر	۶	د	۱۱	م	۷	س	۸
۷	۱	۲۱	۷	ز	۱۱	۱	۷	د	۱۲	م	۸	ع	۹
۸	۱	۲۲	۸	ر	۱۲	۱	۸	س	۱۳	ر	۹	ت	۱۰
۹	۱	۲۳	۹	ش	۱۳	۱	۹	د	۱۴	ر	۱۰	س	۱۱
۱۰	۱	۲۴	۱۰	ن	۱۴	۱	۱۰	ز	۱۵	م	۱۱	و	۱۲
۱۱	۱	۲۵	۱۱	ات	۱۵	۱	۱۱	ب	۱۶	ن	۱۲	ر	۱۳

عمودی



- ۱- پژشک - شکر فرنگی
- ۲- بر اسب می نشینند
- ۳- زیاد نیست - پسر عمومی ظالم معاویه - لیز
- ۴- یکی از مصالح ساختمانی - بزرگترین دریاچه جهان
- بد نیست
- ۵- کاری که انجام آن گناه دارد - یک شکل هندسی
- ۶- یکی از همسایگان ترکیه
- ۷- آشکار - میوه پخته شده با شکر
- ۸- سریع - حاشیه نیست - هر جانداری دارد
- ۹- چه وقت - نام دیگر کماندو - طاقت و توان
- ۱۰- تهیه و آماده کردن
- ۱۱- اولین شهید اسلام - فرستاده

افقی

- ۱- ازدواج - شهری در کشور آذربایجان
- ۲- محبت
- ۳- کافی - واحد انرژی - حرف اضافه
- ۴- روز عرب - مخ - دست به هم ریخته
- ۵- خراب وارونه - صفت روباه
- ۶- روز تولد حضرت زینب
- ۷- صید - کارگر خانگی
- ۸- یک انگلیسی - ملت به هم ریخته - سر
- ۹- مخفف اگر - کسانی که در زمان امام علی علیه السلام از دین خارج شدند - ضمیر دوّم شخص مفرد
- ۱۰- مأمور قطع و وصل کردن ریلهای راه آهن
- ۱۱- زبان قرآن - میوه‌ای بهشتی

فرم اشتراک مجله دوست نوجوانان برای جهان و حومه

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۶ - هر ماه ۱۴ شماره - هر شماره ۲۷۵۰ (ریال)

پیغام اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ باشکن مادرات میدان اتفاق کرد

به نام موسسه تطبیق و نشر آثر امام (ره) و ارزگان

(قابل پرداخت در کتاب شعب بارگاه صادرات در سراسر کشور)

تهران، خیابان اقبال، چهارراه حافظ، پلاک ۵۶۷ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرماید.

قابل توجه مخاطبان خارج از کشور

بهای یک شماره متفاوت دوست

خاور میانه (کشورهای متحجور) ۱۰۰۰۰ (ریال)

(روپا، ارمنستان) ۱۰۰۰۰ (ریال)

آفریکا (کنیا) ۱۰۰۰۰ (ریال)

پسندگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور که در ایران سکوت دارند، می‌توانند بلغ فوق را به

حسابی اعلام کنند و از پرداخت مبلغ قدر خارج از کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

مشترکان متحجور اسناد این شعبه را به کتابخانه اسناد این شعبه (کتابخانه اسناد این شعبه) خواهند کرد.

آدرس اسناد این شعبه: خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان هجران، تهران (کد پستی ۱۴۷۷۷۷۷۷۷۷).

و اخذ اسناد از مجله دوست نوجوانان



ائتلاف گوزن تک شاخ و خرس بچه ننه

نگاهی به انیمیشن «فصل شکار»

فصل شکار، انیمیشنی زیبا و دوست داشتنی است که به مدد دوبله زیبا، جذاب‌تر هم شده است.

یک گوزن ناقص الخلقه که توسط یک شکارچی متخلص، قبل از فصل شکار، شکار شده است در فرار با یک خرس که در یک سیرک کار می‌کند و با یک دختر جنگلیان زندگی می‌کند آشنا می‌شود.

به دلیل سوء تفاهمی که پیش می‌آید خرس و گوزن در دامان طبیعت رها می‌شوند و چون خرس، تجربه زندگی در حیاط وحش را پیش از آن نداشته است چهار مشکلات بسیاری می‌شود.

راجرز آرلز، جیل کالتن و آنتونی استچی در سال ۲۰۰۶، انیمیشن «فصل شکار» را بر مبنای فیلم‌نامه‌ای از استیوینسیج، ران جی فریدمن و سام هارپر ساختند.

در این انیمیشن صدایشگانی چون مارتین لورنس، اشتون کوچر، جان فاورو، گری سینیزی و جین کارکووسکی حضور داشتند.

دانستان از جذابیت خاصی برخوردار است و طراحی کاراکترها بسیار جذاب است. الیوت، یک گوزن ضعیف و ناقص الخلقه است که با اینکه یک شاخ خود را هم از دست داده است و از قبیله گوزنها رانده شده است. شخصیتی بسیار جذاب دارد و از اعتماد به نفس بالایی برخوردار است.

او با اینکه از تمامی نقطه ضعفهای خود با خبر است، به راحتی با پشتکار و اعتماد به نفس فراوان می‌تواند رهبری یک جریان را به عهده بگیرد.

بوگ که یک خرس نازپرورد و دست آموز است با اینکه در مقابل سایر حیوانات جنگلی هیکل بسیار بزرگتری دارد، به خاطر نوع تربیتش بسیار ضعیف و توسری خور جلوه می‌کند.

در سراسر فیلم، بوگ تحقیر می‌شود و نمی‌تواند به غرایز اصلی خود دست پیدا کند و در مواجهه با خطرات و اتفاقاتی که می‌افتد همچون یک پسر بچه مؤدب رفتار می‌کند و همین مسئله باعث می‌شود که سایر حیوانات جنگل او را مورد تمسخر قرار دهند و سر به سرش بگذارند.

در موقعیت خطر که پای منافع همه حیوانات در میان است، همگی با هم متحده می‌شوند و از تواناییهایشان برای نجات یکدیگر و سرزمهینشان استفاده می‌کنند و پیروز می‌شوند. یکی از شخصیتهای مورد توجه در این فیلم، خرگوش است. خرگوشها در این انیمیشن نود و نه دقیقه‌ای مانند یک دستمال یا قلوه سنگ یا حتی فشنگ استفاده می‌شوند. آنها کلاً نقش تمام چیزهای



صرفی را در این فیلم بازی می‌گند.

ارائهٔ فضاهای شهری و طبیعی در کنار هم بسیار زیبا از آب در آمده است و موسیقی و ترانه‌های فیلم با توجه به موقعیت داستان توانسته است حسّ مورد نظر را به بیننده منتقل کند.

این انیمیشن که از سری فیلمهای حفاظت از محیط زیست و حیات وحش است علاوه بر تأکید بر حفظ این محیط و مطرح کردن خطر انقراض بعضی گونه‌های جانوری و گیاهی، خاطر نشان می‌کند که دست آموز کردن حیوانات وحشی و دور کردن آنها از محیط زیست طبیعی‌شان نوعی دوستی خاله خرسه است که به حیوانات و گونه‌های آنها ضررهای جدی وارد می‌کند و آنها را در معرض خطر نابودی قرار می‌دهد. این انیمیشن که محصول کشور آمریکا است با هزینه‌ای بالغ بر ۸۵ میلیون دلار ساخته شده است و علاوه بر اینکه مورد استقبال تماشاگران قرار گرفته است، توانسته در شش رشته از جمله «بهترین فیلم انیمیشن سال ۲۰۰۶» نامزد دریافت جایزه‌امی که یک جایزهٔ معتبر است، شود.



دزد لبیاز



غروب نزدیک بود و فضای جنگل لحظه به لحظه وهم انگیزتر می‌شد. استیو نگاهی به ساعتش کرد. ساعت نزدیک ۷ شب بود.

استیو شرق را انتخاب کرده بود و به همین خاطر جرأت نداشت به پشت سرش نگاه کند.

مایکل و جان دیگر خسته شده بودند. گرسنگی هم گریبان همه آنها را گرفته بود و شکمهاشان به شدت قارّ و قور می‌کرد.

استیو از لای درختها متوجه نوری شد. برگشت و به مایکل و جان گفت: یه نور اونجاست!

مایکل و جان، جانی دوباره گرفتند و شروع به دویدن کردند و ناگهان غیب شدند. استیو هر چه دقیق کرد دیگر آنها را ندید. انگار که دود شده بودند و به آسمان رفته بودند.

استیو خیلی ترسید. با حالت ترس و لرز مایکل و جان را صدا کرد ولی صدایی نشنید. خواست با صدای بلندتری صدایشان کند که صدای آه و ناله‌ای

به گوشش خورد. هوا گرگ و میش بود و هیچ چیز درست دیده نمی‌شد.

استیو با احتیاط چند قدم جلوتر آمد و متوجه چاله‌ای شد که صدا از آن به گوش می‌رسید.

با عجله چراغ قوهاش را از درون کوله پشتی‌اش بیرون آورد و داخل چاله را نگاه کرد. آن چاله عمیق در واقع یک چاه کم عمق بود و مایکل و جان را در حالی که به یکدیگر گره خورده بودند درون آن ملاحظه کرد.

دست و پایش را حسابی گم کرده بود. هزار بار بر خودش لعنت فرستاد که چرا چنین پیشنهاد احمقانه‌ای به دوستاش داده است و چرا به زور آنها را راضی کرده است که در نقشه‌اش شرکت کنند و چرا سوییچ ماشین پدرش را بی‌اجازه برداشته است و چرا کیف مادرش را هم برنداشته است و هزاران چرای دیگر.

پدر و مادر استیو برای تعطیلات آخر هفته با خانواده جونز برنامه پیک نیک گذاشته بودند. خانواده جونز خانواده‌ای ثروتمند بود و دختری داشت به نام کاترینا که به او کتنی می‌گفتند. کتنی از آن دخترهای تنر و از خود راضی بود که هیچوقت استیو را آدم حساب نمی‌کرد و همیشه موجبات سرکوفت خوردن استیو را به سبب اینکه خیلی درس خوان بود و اسب دوانی بلد بود و با اینکه هنوز وارد دیبرستان نشده بود می‌توانست رانندگی کند فراهم می‌کرد.

علاوه بر اینها کتنی نفر اول مسابقات باله و شناگر دختران ایالت بود و در بسکتبال نیز توانسته بود جایزه سبد طلازی مدارس ابتدایی را ببرد. خلاصه اینکه از نظر خانواده استیو، استیو یک پسر بی‌عرضه و بی‌دست

و پا بود و کتی الگوی یک فرزند نمونه!

به همه این دلایلی که از ذهن استیو گذشت، او حاضر نشد با پدر و مادرش به پیک نیک برود. پدر و مادر استیو با کاروان خانواده جونز به پیک نیک رفتند. در نتیجه ماشین پدر استیو در پارکینگ مانده بود.

استیو با تماس با دوستان خود، مایکل و جان، طرح یک عملیات سرفت را ریختند و با دزدیدن ماشین پدر استیو تصمیم گرفتند که خانواده را در محل پیک نیک غافلگیر کنند که با این کار هم استیو می‌توانست خودی نشان دهد و هم...

البته هر چه استیو فکر کرد دلیل دیگری وجود نداشته است. استیو طنابی را از درون کوله پشتی اش بیرون کشید و یک سر آن را به درخت بست و سر دیگرش را درون آن چاله کم عمق انداخت.

مایکل که روی جان افتاده بود با آه و ناله بسیار بلند شد ولی جان از حال رفته بود. مایکل هم بعد از کمی حرکت فهمید که پایش بدجوری درد می‌کند و نمی‌تواند از جایش بلند شود.

استیو با دیدن این منظره چند بار فریاد زد و تقاضای کمک کرد ولی خبری نبود. او با احتیاط زیاد به سمت نور حرکت کرد.

نور از درون یک چادر بیرون می‌آمد که در آن یک خانواده

سه نفره و یک زن و شوهر نشسته بودند. آنها با دیدن استیو ابتدا تعجب کردند و بعد دختر خانواده نگاه

عجبی به استیو کرد و بعد زن و شوهری که در چادر بودند گوش استیو را پیچاندند. در آن لحظه استیو دلش

می‌خواست چشمهاش کتی را از کاسه در بیاورد و زبانش

را از حلقومنش بشکد بیرون و دو تا پس گردنی هم به او بزند.

کتی با وساطت پیش پدر و مادر استیو نگذاشت که استیو کتک بخورد و بعد همه را برای کمک به مایکل و جان بسیج کرد و آن دو را به بیمارستان رساند.

استیو از کار بچگانه خودش خیلی خجالت کشید و پشیمان شد.

بعد از رساندن آن دو به بیمارستان، استیو توضیح داد که ماشین

پدر را بی اجازه برداشته تا از بیراهه خود را به محل پیک، تیک برسانند ولی در جنگل یتربین ماشین تمام شده است و آنها پیاده به راهشان ادامه داده اند و یا قی قضاپایا. استیو از آن پس تصمیم گرفت

در مورد قضاپایش روی افراد مختلف تجدید. قظر کند، مخصوصاً کتی!



هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست



که اگر هوشمندانه به آن توجه نکنید ممکن است دچار انحراف عجیب و غریبی شوید و هیچگاه به مقصدی که مد نظر امام خمینی بود، نرسید.

این نکته مهم این است که بدانیم این ساده زیستی به خودی خود، یعنی بدون اینکه در راستای هدف بالاتری قرار بگیرد، دارای ارزش نیست و هیچ اعتباری ندارد.

این ساده زیستی به عنوان یک نشانه دارای اهمیت است. یعنی این ساده زیستی بیانگر و نشانگر یک گنج با عظمت است که در اصل، ارزش اصلی متعلق به آن گنجینه است و این اشاره تها از این جهت که ما را به آن گنجینه راهنمایی می کند دارای ارزش و اعتبار است.

حالا برای رسیدن به آن گنجینه باید بدانیم و یفهمیم که حضرت امام برای چه اینقدر بر موضوع ساده زیستی تأکید داشتند و تعلق به مادیات را از کدام جهت باعث بسیاری از بدبهختیها و ناکامیهای پیش می دانستند.

حضرت امام کمال بشر را رسیدن به خدا می دانستند و جز کسب رضای خدا هدف دیگری را در زندگی نمی جستند. تعلق به مادیات و دلستگی به دنیا بیش از هر چیز می توانند مانع رسیدن به این هدف متعال شود، از این جهت حضرت امام متعلق به دنیا را از دل خویش

می زدند تا همیادا در راه رسیدان به معشوق و کسب رضای او لحظه‌ای عاقل شوند و در این ساده زیستی، نظر و تأیید احادیث به جز خداوند متعال در پیش

چشم ایشان تعمی آمد.

حضرت علی علیه السلام مشغول نماز بود که فقیری از در مسجد داخل شد و طلب کمک کرد. حضرت همینطور که در حال رکوع بودند، انگشتی خویش را به فقیر بخشیدند و در همان حال جبرائل نازل شد و آیه‌ای برای پیامبر آورد که در آن به این عمل پسندیده مولای متقيان اشاره شده بود.

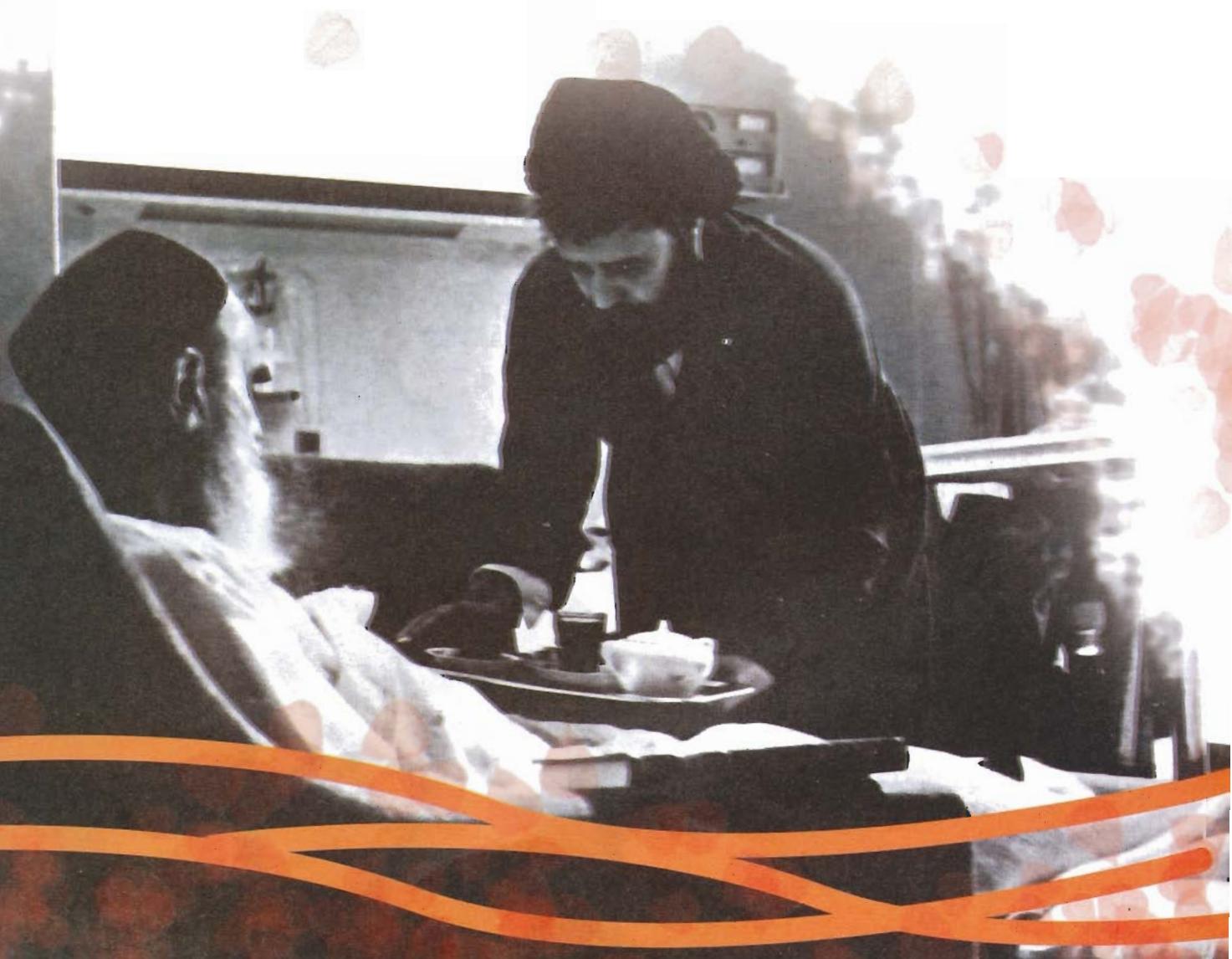
بسیاری از بزرگان شهر به مقام علی رشك بردن و در دلشان طمع این افتاد که آیه‌ای نیز درباره آنان نازل شود. پس بارها و بارها در حالیکه غرق در نماز بودند به فقیران چیزهایی گرانبها بخشیدند اما هیچگاه این عملشان مورد رضایت خداوند متعال واقع نشد چرا که آنان به خاطر رضای خدا این کار را نمی کردند و تنها مقصودشان کسب مقام و وجهه در بین مردمان دیگر بود، غافل از اینکه خداوند پر نیت بدل گانش آگاه است.

راجع به سادگی زندگی و ساده زیستی امام حکایتهاي بسیاری شنیده‌اید و شاید بیش از دویست خاطره درباره سادگی و ساده زیستی امام تا به حال در همین مجله دوست به چاپ رسیده باشد. حالا می خواهیم نکته مهمی را درباره همین ساده زیستی امام به شما بگوییم. نکته‌ای

بعد از رحلت امام بسیاری از شاگردان ایشان از جمله شهید رجایی و رهبر فرزانه انقلاب راه ایشان را در پیش گرفتند و به سعادت رسیدند. تعدادی از مدّعیان هم به تشریفات و تجمّلات رو آوردند و کم کم تأکیدات و سفارشات امامشان از خاطرshan رفت و عدّه کمتری هم بودند که شیوه زندگی حضرت امام را در پیش گرفتند اما به هیچ جایی نرسیدند چرا که اگر ساده زیستی می کردند نه به خاطر رضای خداوند بلکه به خاطر جلب توجه کردن در چشم مردم و در برخی موارد رسیدن به چیزی مثل کسب آرای عمومی بود. آنها می خواستند در چشم مردم عزیز شوند اما نفهمیده بودند که امام را خدا عزیز کرده بود و نفهمیده بودند که عزّت امام در پیشگاه خداوند فقط به خاطر اخلاص او بود.

آنها ساده زیستی کردند نه به خاطر رضای خداوند بلکه به خاطر رضای مردم و به زیانکاران این جهان و آن جهان پیوستند.

در هفته‌های آینده باز هم برای شما از ساده زیستی امام خواهم گفت.





دایی: خودک برای «دایی» تصمیم می‌گیرد

«علی دایی» کاپیتان سابق تیم ملی از دنیای بازی فوتبال خدا حافظی کرد. خبری که خود او پس از گرفتن جام قهرمانی لیگ برتر بالای سر در مقابل دوربین رسانه‌ها اعلام کرد. شاید خیلی‌ها که منتظر چنین روزی بودند، با شنیدن خدا حافظی وی شوکه شدند. کسانی که مدعی بودند وی باید به بهترین شکل ممکن و با برگزاری دیداری بزرگ، کفشهای آویزان کند و اشک هوا داران را درآورد، در مقابل عملی انجام شده قرار گرفتند؛ کسانی که خود پس از جام جهانی از کاپیتان تیم ملی خواستند از عرصه فوتبال خدا حافظی کند. اما دایی معتقد است که تازه ابتدای راه است و همه چیز شروع شده، وی با تلاش مثال زدنی خود نه تنها تسليم نشد بلکه راه مبارزه را در پیش گرفت تا مثل همیشه و درست زمانی که همه چیز پایان یافته می‌نمود دوباره آغاز شود. خواندن گپ و گفت با مری قهرمان لیگ، خالی از لطف نیست.

آقای دایی تبریک می‌گوییم. همه چیز خیلی رویایی اتفاق افتاد! خیلی ممنون. ولی من فکر می‌کنم رویایی نبود بلکه واقعی بود. منظورم قهرمانی رویایی نیست و نه اینکه شما اتفاقی قهرمان شدید بلکه خدا حافظی در روزی که هم گل زدید و هم جام را بالای سر بردید. بله، حق با شماست. اگر از این منظر نگاه کنیم همه چیز به بهترین شکل پیش رفت.

مسلمانًا برای «علی دایی» چیزی تمام نشد بلکه فصل تازه‌ای آغاز شده است. چقدر با این موضوع هم عقیده‌اید؟ به نظرم قهرمانی همان روز تمام شد. قهرمانی من نبود. قهرمانی سایپا بود. همیشه بعد از سرانجام هر کاری سعی می‌کنم به ادامه راه فکر کنم و به آینده.

با سایپا ادامه می‌دهید؟

چرا که نه، هنوز کارهای زیادی دارم، با سایپا هم هیچ مشکلی برای ادامه کار وجود ندارد. چون با سایپا قهرمان شدید این حرف را می‌زنید؟





خیر، دو سال در صباباتری بودم، خیلی هم زحمت کشیدم. حتی به قهرمانی رسیدیم. من در شروع فصل از پنج باشگاه پیشنهاد دریافت کردم اما با شناختی که از آقای دارابی داشتم احساس کردم باید سایپا را برای ادامه کار انتخاب کنم. از این انتخاب هم کاملاً راضی ام.

طی سال گذشته علی دایی اتفاقات بسیاری را پشت سر گذاشت. امروز وقتی گذشته به خصوص یک سال اخیر را مرور می‌کنید چه واکنشی از خود نشان می‌دهید؟

واکنش ما قهرمانی بود. من به همراه یک مجموعه به این افتخار دست پیدا کردم و به لطف خدا پاسخ خیلی‌ها را دادم. خواست خدا و تلاش یک مجموعه به این قهرمانی ختم شد.

تکلیف آنهایی که قرار بود دایی را در یک عمل انجام شده قرار بدهند تا از تیم ملی به شکلی کاملاً تحمیلی خداحافظی کند چه خواهد شد؟

نه آنها، بلکه تمام کسانی را که این سالها من را مورد بی‌مهری و انتقادهای غیر منطقی قرار دادند می‌بخشم. من تصمیم دارم فقط کار خودم را انجام دهم.

اما دایی برنده شد!

می‌خواستم ثابت کنم که دایی برای دایی تصمیم می‌گیرد. من اجازه نمی‌دهم شخص یا اشخاصی برای من تصمیم بگیرند یا تعیین تکلیف کنند.

آقای دایی، مخاطبان مجله دوست، نوجوانان هستند. چه توصیه‌ای برای آنها دارید؟

خدا را در تمام لحظات زندگی مد نظر داشته باشند و بدانند که با پشتکار به هر چیز که بخواهند می‌رسند. نابرده رنچ گنج می‌سازند.

خیلی ممنون. برایتان در لیگ قهرمانان آسیا آرزوی موفقیت داریم.

من هم از شما و همکاران تان تشکر می‌کنم و امیدوارم که با تلاش جمعی مجموعه سایپا بتوانیم همان طور که گفتید در لیگ قهرمانان آسیا ناکامی‌های چند سال اخیر را جبران کنیم.

آموزش کامل نرم افزار مهم Disk CleanUP

قسمت اول

نام این ابزار Disk Cleanup است. همان طور که از نام این ابزار پیداست، کارش پاک سازی Hard از فایلهاست اضافه و مشکل دار و قدیمی و بلاستفاده... است.

اگر کمی دقت کرده باشید هر وقت که یکی از درایوهای سیستم، حجمش بیشتر از حد استاندارد ویندوز اشغال می شود، ناگهان ویندوز یک پیام هشدار مبنی بر کمبود فضای در آن درایو را در نوار وظیفه (Balon Tips) نمایش می دهد و از کاربر می خواهد که به این نکته توجه کند و نسبت به آزاد سازی فضای درایو اقدام کند. متاسفانه بسیاری از کاربران این هشدارها را یک مزاحمت تلقی می کنند و این قابلیت را از طریق ترفندهای رجیستری و... غیر فعال می کنند. این کاربران اگر دقت نکنند ممکن است ویندوز آنها خدمات بسیار زیادی را در اثر همین کار متحمل شود. بنابراین اگر این قابلیت مفید را غیر فعال کرده اید توصیه می کنیم آن را به حالت اول برگردانید.

حال اگر شما روی این پیام کلیک کنید ابزار Disk Cleanup اجرا می شود و تا حدودی از طریق حذف کردن فایلها زائد به کمک کاربر می آید. اما این ابزار فقط برای این لحظه استفاده نمی شود، شما می توانید هر هفته یا هر ماه از این ابزار مفید برای پاکسازی سیستم خود استفاده کنید تا همواره ویندوزی سالم داشته باشید (البته در کنار مراقبت های دیگر).

برای اجرای این ابزار مسیر زیر را دنبال کنید:

Start - All Programs - Accessories - System Tools - Disk Cleanup

بعد از اجرای برنامه صفحه Select Drive ظاهر می شود که شما باید از طریق لیست کشویی موجود درایوی را که می خواهید پاکسازی شود انتخاب و بعد روی OK کلیک کنید.

پس از انتخاب درایو و زدن دکمه OK، برنامه اجرا می شود و صفحه اصلی آن که شامل دو قسمت Disk Cleanup و More Options است پیش روی شما قرار می گیرد.



ارسال BUZZ به شکل پشت سر هم

یکی از توانمندی‌های یاهو مسنجر هنگام چت استفاده از دکمه BUZZ برای آزار طرف مقابل است! اما خود یاهو این گزینه را به نوعی تنظیم کرده است که پس از زدن دکمه تا ۱۵ ثانیه امکان استفاده مجدد از آن وجود ندارد. در این ترفند قصد داریم روشی جالب را به شما معرفی کنیم که با بهره‌گیری از آن می‌توانید بدون استفاده از برنامه جانبی خاصی به نوعی این محدودیت زمانی را از بین ببرید و به شکل پیاپی و پشت سر هم برای طرف مقابل BUZZ بفرستید!

برای این کار:

کافی است پس از انتخاب ID شخص از روی لیست و باز شدن پنجره PM یکبار دکمه BUZZ را بزنید.

اکنون به شکل سریع پنجه چت را بسته و مجدد روی ID شخص کلیک کنید و BUZZ را بزنید.

اگر این کار یعنی باز و بسته کردن پنجره چت فرد مقابل و زدن دکمه BUZZ را به شکل پشت سر هم و سریع انجام دهید. به تعداد دفعات اینکار عمل BUZZ برای فرد مقابل صورت می‌گیرد. فرد مقابل نیز اصلاً متوجه نمی‌شود که شما هر بار پنجه چت را می‌بندید و باز می‌کنید.



Multimedia Builder در نرم افزار



نرم افزار Multimedia Builder یکی از قدیمی‌ترین و محبوب‌ترین نرم افزارهای ساخت برنامه‌های چندرسانه‌ای و اتوران هاست. کار با این نرم افزار برای تمامی سطوح کاربران ساده است اما در عین حال نکته‌های خاصی نیز در آن وجود دارد. در این ترفند قصد داریم به معرفی روشی پردازیم که با بهره‌گیری از آن می‌توانید فایل خروجی خود را طوری تنظیم کنید که هنگام اجرا، موزیکی که همراه آن هست را طوری تنظیم کنید که در تمامی کامپیوترها قابل اجرا باشد و در همان حال جدا از فایل exe اصلی نیز باشد.

بدین منظور:

کافی است هنگام قراردادن موزیک از یک مسیر انتخابی کامپیوتر خودتان، پس از آوردن موزیک مورد نظر در قسمت نشانی مسیر، آدرس مسیر خود را (به جز نام موزیک) حذف کنید و به جای آن این کد را وارد کنید:

<SrcDir>

با این روش منبع موزیک دایرکتوری خواهد بود که فایل exe در آن است، در نتیجه کافی است هر جا فایل exe قرار دارد موزیک با نامی که وارد شده نیز همراه آن باشد تا Play شود.

آسمون بغضش خالی می کنه



آسمون بغضش خالی می کنه
آدم خالی به خالی می کنه
کوچه ها رنگ زمستون می گیرن
شیشه ها بخار و بارون می گیرن
آدما چترashون وا می کنن
گریه آبر تماشا می کنن
نمی خوان مثل درختا تر بشن
از دل قطراهها با خبر بشن
نمی خوان بی هوا خیس آب بشن
زیر بارون بمونن خراب بشن
اما تو چترت بستی کبوتر
زیر بارونا نشستی کبوتر
رفتی و سنگا شکستن بالت
اومدی هیچکی نپرسید حالت
دیدی آسمون خراب شد سر ما
غصه شد وصلة بال و پر ما
بعضیا دشمنای خونی شدن
بعضیا غول ببابونی شدن
بعضیا می گن که بارون گدومه؟
بوی نم شرشر ناودون گدومه؟
آسمون تا بوده آفتایی بوده
می روز اولش آبی بوده
حالا تو سایه نشینی می من
خوابای ابری می بینی می من
چقد اینجا می خوری خون جگر
کبوتر عصات بنداز و پیرا

آنکه نور از سر انگشت جهان بر چیند
می گشاید گره پنجره هارا با آه.

زیر بیدی بودیم.

برگی از شاخه بالای سرم چیدم، گفتم:
چشم را باز کنید، آیتی بهتر از این می خواهید؟
می شنیدم که به هم می گفتند:
سحر می داند، سحر!



